

اما عنوان کتاب دوم عمادی که آن را نیز نشر آموت و همزمان با کتاب حمزه اُذَک منتشر کرده است عبارت است از: **خوزستان در ناصوازه‌های آن**. عمادی در حین مطالعه درباره‌ی لپچه های طبرستان و گیلان و دیلم به نکتاتی در باره ی تمدن قدیمی و مهم عیلام و خوزستان بر می‌خورد و بتدریج شروع می‌کند به جمع آوری آن‌ها. تا آن که استاد اقتداری که از یافته های عمادی باخبر شده بود، برای تشویق او، بخشی از مطالبش را با عنوان **پیوست دیار شهریاران** منتشر کرد.

تحقیق عمادی در باره ی واژه های همچون شوش و شوشتر و هوز و خوز و اهواز و … بسیار جامع و حکایت گر کاری طاقت فرسا و دقیق و عمیق است. واژگان و ترکیب هایی که گاه عمادی به کار می‌گیرد نیز حاصل نوع پژوهش او است، مثل **کهنباوری** بجای عقاید خرافی، یا **پیشبادکرد** به جای دیباچه و مقدمه!

این ادعا که شوش، با قدمت ثبت شده ی چهار هزار سال پیش از میلاد مسیح و تمدنی که آثارش را در ۲۶ متری زیرزمین یافته اند، کهن‌ترین شهر تاریخ است، ادعایی است بزرگ، شهری که پایتخت دولت عیلام بود – دولتی که مردمش نامش را **انزان سوسونکا** نهاده بودند.

عمادی نام دو شهر شوش و شوشتر را یادآور نام‌های **هوشتر**، **هوشترماه** و **سوشیالیس** می‌داند که در دین زرتشتی سه صاحب الزمان و سه موعود و سه منجی در سه هزار سال از آخرالزمان دانسته شده‌اند. همچنان که متعقد است نام شوشتر را از **تشت** (تیر) اوستایی گرفته‌اند و به همین خاطر است که در متون متعدد و قدیمی، شهر شوشتر را **تستتر** هم خوانده‌اند.

همچنین اطلاعاتی دیگر در اختیار خواننده می‌گذارد که برگرفته از مطالعات پی‌گیر و طاقت‌فرسای او هستند. مثلاً این موضوع که چند هزار سال پیش پیرامون بوشهر که بخشی از سرزمین‌های عیلامی‌ها بوده، با نام **ریشمهر ri-shahr** مشهور بوده است، همچنان که **لیان** نیز نامیدی می‌شود است (نام گروه موسیقی بوشهری لیان از همین منطقه گرفته شده است). به همین مقدار در باره ی کتاب ۴۵۰ صفحه‌ای **خوزستان در ناموازه های آن** بسنده می‌کنیم با این توضیح که محبت اساطیر و تاریخ و حماسه اگر چه مباحث جدایی هستند ، اما بزرگترین حسن آن‌ها نشان دادن پیوستگی تمدن‌ها و بده – پستان‌های آن‌ها است. یادآور می‌شویم که بخش بزرگی از موضوعات و داستان‌ها و قصص موجود که در متون بجا مانده، ریشه شان را باید در تمدن عیلام و سومر جست و جو کرد. عمادی صاحب ثری پاکیزه است و از سطر سطر جملات کتابش مراتب دانش و فقلش هویدا است. \*\*\*

**۴۲ – نقش اشراف و اعیان:**

چندین بار در نوشته های خود به نقش پرنرنگ سرزمینی که به آن تعلق دارند اشاره داشته‌ام. به گواه آثار موجود، تا بحال پژوهش درخور و متناسب با اهمیت موضوع که بتواند جنبه های مختلف این نقش را بررسی کند انجام نگرفته است، ضمن آن که دلیل همین عدم بررسی و فقدان پژوهش بایسته نیز می‌تواند موضوع مقاله‌ای دراز دامن باشد. آرزوم گرایانی که همیشه از نقش‌های منفی اشراف سخن‌ها رانده‌اند، مهم ترین موضوع‌های علوم انسانی را آن چنان‌با شدیدترین حالات رمانتیک و در وضعیت های عاطفی عجین کرده‌اند که خدمات ارزنده ی بسیاری از اعضای همین خاندان‌های اشرافی‌ای به تمام فراموش شده و یا در حد بسیار ناثرلی بین‌آحاد جامعه منتشر گردیده است.

در جوامعی که صاحب تاریخ پیوسته هستند، بخش بزرگی از بار دفاع از کشور در برابر انواع خطرهای خارجی بر عهده ی همین اشراف است، آن‌هم نه تنها در مواقع جنگ، که حتی در برابر خطرهایی‌که فرهنگ، جامعه، اقتصاد، سنن و رسوم و… را تهدید می‌کنند، خود را مسئول می‌دانند و از سویی دیگر به واسطه ی سابقه‌ی دیرینه ی مدخله‌های علمی، معمولاً در این مواقع، در تصمیم‌گیری‌های خود تابع افراط و تفریط نیستند و تجربه ثابت کرده‌است که بیش از تندی و تندروی، اهل مامشات و تعادل و مسامله و سماحه هستند. همچنان که یکی از عواملی که در قدیم، می‌توانست تا حدی از مقدار استبداد بکاهد، ترس شاهان و امرا از نقش همین خاندان‌ها بوده است.

اگر صاحب همتی پیدا شود و چند خاندان اشرافی مشهور در سبصد سال گذشته را برگزیند و به سوابق و خدمات اعضای آن‌ها در زمینه‌های مختلف بپردازد، بسی هیچ تردید، تمام نقش‌هایی که یاد کردیم برملا خواهد شد. با اطلاع‌اندک خود تنها اشاره می‌کنم به خاندان‌هایی مثل خاندان ظهیرالدوله، فرمانفرما، نظام السلطنه مافسی، امین‌الدوله و هدایت، و یادآور می‌شوم تعداد این خاندان‌ها بسیار است و در صورتی که در قالب یک مجموعه و تحت نظر یک مدیریت واحد در یک کار گروهی این مجموعه تهیه شود، خدمات ارزنده‌ای که مورد نظر نگارنده است بیشتر آشکار خواهند شد. گذشته از ددمنشی‌ها و درنده‌خوبی‌های افرادی مثل ظل السلطان و نمونه‌های مشابهی که به زبان چند نسل به اشراف این سرزمین ناسزا گفتیم و انواع اذیت‌ها و ناو خیانات‌ها را به آنان بستیم، شاید وقتش رسیده باشد در قالب یک کار علمی، به نقش‌های منفی و مثبت این خاندان‌ها نگاهی ژرف و فارغ از هر گونه تعصب انداخته شود و در کنار ذاللت‌های برخی

## پراکنده‌ها (۳)

**عبدالرحمن مجاهد نقی**



”باز نامه‌نیشند به حضرت(یعنی همین مطالب را به معاویه در شام نوشتند). برین جمله جواب آمد که: نیاید! (مابقی جملات هم می‌تواند حرف‌های

مسلمانان سیستان باشد و هم حرف‌های معاویه در تایید نامه‌ی مردم سیستان. در هر دو صورت حرف‌های مردم سیستان و دلایل متقن و قوی

و انسانی آن‌ها است. معاویه که خود معلم و راهبر در این گونه‌نسخ‌گیری‌ها بوده‌است، با سیاست و دوراندیشی و این تفکر که حتماً مسلمانان برای کسب حطام دنیوی با عمالش همراه می‌شوند، اینک دانسته‌است که وقتی مسلمانان به این حرکات راضی نیستند، او نیز باید رضایت دهد. نکته‌ی جالب آن است که مابقی جمله‌های معاویه در رد و نفی فرمان فرماندارش، همان دلایلی است که مردم مسلمان سیستان به او نوشته‌اند. خوب دقت کنید: (که ایشان، یعنی زرتشتی‌های سیستان) مهادند و آن معبد جای ایشان است. و ایشان می‌گویند که ما خداپرستیم. و این آتشخانه را که داریم، و خورشید را که داریم، نه بدان داریم که گوئیم!این را برپستیم، اما، بجایگاه آن داریم که شما محراب دارید و خانه مکه، چون بر این حال باشد، واجب‌نکند بر کندن. که جهودان را نیز کشتت است و ترسایان را کلیسا و گبرکان را آتشگاه. چون همه معاهدند میان معبد جای ایشان، و چه فرق کنیم. می‌گویند که ما خدای پرستیم. و این آتشخانه که داریم و خورشید را.. چه فرق کنیم… و پیغامبر ما صلی‌الله علیه اگر خواستی، زین هیچ نگذاشتی الا همه کفر و ادیان دودن دین اسلام برکندی. آنکه نکرد و برنکند و بر ایشان به جزیه صلح کرد، عز اسلام را بسود تا هر چند جهان باشد و روزگار باشد، مسلمانان که حقیقت در خویش و اعتقاد خویش نگاه‌کنند خدای تعالی را شکرگی نو کنند و چون خلل‌کیش‌های ایشان همی بینند و همی شنوند. پس او، آن فرمان بگذاشت“ [تاریخ سیستان. چاپ ملک الشعراء بهار و صص ۹۲–۹۴. به نقل از حمزه اذَک و هرون الرشید عباسی. صص ۹۰–۹۱].

ایا می‌توانیم مسلمانی مردم سیستان در زمان معاویه را مقایسه‌کنیم با مسلمانی آنان که خود می‌دانید؟!
\*\*\*

**۴۴ – ایرج پارسی نژاد، پژوهشگر نقدهای ادبی:**

ایرج پارسی‌نژاد را با مطالعه‌ی آثاری که درباره‌ی شاخص‌ترین منتقدان ادبی‌ی دارد می‌شناسیم. آثاری مثل خانلری و نقد ادبی، نیما یوشیج و نقد ادبی، علی‌دشتی و نقد ادبی، زرین‌کوب و نقد ادبی، احسان طبری و نقد ادبی و …

راست است آن‌که علیرغم تلاش قابل ستایش پارسی‌نژاد در مطالعه‌ی دقیق آثار این منتقدان و انتخاب فاکت‌ها و بحث در باره‌ی آن‌ها، این مجموعه، متناسب با زحمات محقق و نویسنده‌ی ارجمند، نظرم را جلب نکرد وحاصل مطالعه‌ی این ایالت‌های ایران می‌فرستاد یادآور شویم، معلوم است که این افراد با چه رهنمودهایی به میهن ما روانه می‌شدند. همین زیاد بن ابیه، در سال ۵۱ هجری قمری فرمانداری سیستان را به فردی به نام عبیدالله بن ابی بکره اعطا کرد و گفتیم که این‌گونه انتصاب‌ها در مناطق مختلف ایران، همیشه با دستورات خاص و مششعی همراه بوده‌است. به نوشته‌ی تاریخ سیستان، زیاد بن ابیه به عبیدالله فرمان داد که به محض آن‌که به سیستان رسیدی:

”… شاپور همه ی هیربدان را بکش و آتش‌های گبرکان برافکن. پس او به سیستان شد برین جمله و دهاقین و گبرکان سیستان قصد کردند که عاصی‌شوند. پس **مسلمانان سیستان** گفتند: اگر پیغمبر ما صلی‌الله علیه، با خلفاء راشدین این کرده‌اند با گروهی که با ایشان صلح کردند، تا ما نیز این کار تمام کنیم. اگر نه نبودست، اینجا، کاری نباید کرد که اندر شریعت اسلام نیست و اندر صلح…“.

فرماندار با دستور قتل و قلع و قمع غیرمسلمانان به سیستان رفته است. در چنین شرایطی تا بخواهید نمونه‌های تاریخی در نقاط متعدد دنیا و درازمنه‌ی متفاوت داریم که مردمان نامی با حکومت مرکزی هم‌کیش و هم‌آیین هستند، دست‌کم برای تصرف اموال و اراضی‌نامه‌کیشان، نه تنها به این فرامین رضایت تمام داده‌اند، که ناسه‌ی داغ‌تر از آتش شده‌اند و در جنایت و قتل و نهب، دست حکومتیان را از پشت بسته‌اند. این مسلمان سیستانی مقابل فرماندار ایستاده، می‌گوید اگر این رسم و فرمان (آن‌هم در زمان صلح) درست می‌بود، در زمان پیغمبر و خلفای راشدین بدان عمل می‌کردند! مابقی ماجرا؛

بی‌ادبی است نه بوالعجبی. و این سبک و هنجار چندان که در این عصر مقبول اینای زمان و منظور دانشوران می‌آید، در نفس الامر همان قدر از سلامت لفظ و متانت معنی می‌کاهد و کلام را از تاثیر خود که فایده‌ی اصلی‌است می‌اندازد.“
همچنان‌که سال‌ها پیش از نیما و پیش‌گاه طرح نظریه‌های شعر نو، میرزا آقاخان کرمانی با اشاره به **غیرمنتظم بودن شعر**، از لزوم عدم تساوی طول مصراع‌ها دفاع کرده‌است. او در کتابش با عنوان تکوین و تشریح که اثری است در تحلیل فلسفی مظاهر علم و تمدن جدید می‌نویسد:
”شاعر باید در بحر فکر غصوب نموده لآلی معانی آبدار بیرون آورد و در قالب کلام شعر عرضه بدارد و به فرض که غیر منتظم هم باشد ضرر ندارد.“ [تکوین و تشریح. ص ۲۱۷. به نقل از روشنگران ایرانی و نقد ادبی. ص ۱۳۲].

در نوشته‌ی ما نسبتاً مفصل با عنوان استاد، به حاتم بخشی‌ها در اعطای عناوین به این و آن اشاراتی داشتیم که در همین روزنامه منتشر شد. این حاتم بخشی‌ها تنها به عنوان استاد محدود و منحصر نمی‌گردد. بخشی‌ی از این رفتار حاصل نادانی است و بخشی‌دیگر معلول رفتارهای عشیره‌ای‌که چندین بار در باره‌ی آن بحث کرده‌ایم.(این رفتارها و داوری‌های عشیره‌ای را دست‌کم نگیرید. آن قدر در میان ما جا افتاده‌است که با تمام وجودمان زیر و بم آن را پذیرفته‌ایم. در هر دعوا و در هر مرافعه، حق با آن فرد است که به ما نزدیک تر است، اصلاً ملاک داوری در نزد ما همین امر است!!).

میرزا آقاخان کرمانی نیز وقتی در مقدمه‌ی کتاب دگرگش [آیینه‌ی **سکندری**‌ی تاریخ ایران باستان] در باره‌ی عنوان بخشی‌های بی‌دلیل سخن می‌گوید، ضمن آوردن این بیت و اشاره به عجز حاتم‌های عنوان بخش در پاسخ به سوال این شعر:

گر کجیمی به سزا پرسد از او کی نادان کیست آن کس که بر او بسته‌ای آن عنوان را؟!
نکات جالب و به نظر من تازه‌ای می‌افزاید. ”سج و دمّ آن قدر گرانها و عزیز است که در بازار مزایده‌ی جهان آن را به بهای اندک و ثمن بخش نباید فروخت، زیرا که انسان تحمل هر گونه رنج و زحمت نموده، حتی فدا کردن نفس را نیز بر خود هموار می‌سازد به امید یک نام نیک و ذکر جمیل. همچنین چشم از جمیع لذایذ و اطائب عیش می‌پوشد از بیم یک بیغاره و بدنامی و سرزنش. وقتی که بنا بشود در ملتی، هر جاهل را بوذرحمهر و هر ظالم را نوشیروان و هر روسپی را مریم و هر حیان را رستم و هر فاسق فاجر را ادهم بگویند دیگر هرگونه فضایل و کمالات بشریّه آن ملت از وداع خواهد گشت و کسی ایذا از بی علم و عدل و پاکدامنی و شجاعت و پرهیزکاری نخواهد آمد.“ [مقدمه‌ی آیینه‌ی سکندری. چاپ مترجم‌الملک ۱۳۳۴ق/ ۱۳۰۶ میلادی. ص ۲۰. نقل از روشنگران ایرانی و نقد ادبی. ص ۱۳۰].
مطلب دیگر که روشنگران ایرانی بدنبال تغییرش بودند معلق نویسی و یاوه سرایی بعضی نویسندگان و شاعران قدیم بود! بقول ملک‌خان وقتی می‌خواستند از حسنات مصنف تعریف کنند می‌گفتند: **خانه خراب این قدر فصیح است که هیچ کس تالیف او را نمی‌فهمد!!**



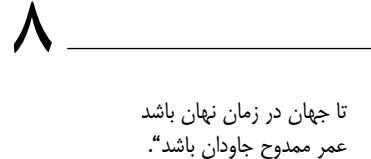
**میرزاآقاخان کرمانی**

از این کتاب تنها یک مقدمه به‌جا مانده است و بخشی از فصل اول، و حاصل آشنایی نویسنده است با افکار نویسندگان مطرح عصر روشنگری اروپا. برای آن‌که نمونه‌ای از جمله‌های مقدمه‌ی ریحان را دربیابید، این جمله‌های میرزا آقاخان را که در باره‌ی تمثیلات (fables) است نقل می‌کنیم:

”مقدمان از برای تنبیه خاطر خوانندگان تنها به پاره‌ای تمثیلات انتخاب کرده‌اند. تشبیهات کوتاه قناعت جسته‌اند. می‌خواهی نامش را کلیه‌ی بهرامشاهی و انوار سهیلی بگزار و می‌خواهی نگارستان و مرزبان نام بگو و می‌خواهی گلستان و بوستان بخوان و می‌خواهی منوی شریف و منق الطیر بنام. در همه اساس یکتاست و عبارات شتی.

فان مولف خواسته است در ضمن حکایت طیور و وحوش پادشاهان را نصیحت بدهد و فلان درویش پنداشته که از زبان پری و سروش به انبای ملوک قانون سلوک تواند آموخت و ازین معنی غفلت ورزیده‌اند که حکایت شیر و روپاه تا چه مقدار آگاه رابر ما روشن سازد. برای مثال با اینج

که در هزار قصیده دیدم که همه به یک طرح و به یک نهج از بهار اقتدا می‌کردند، این قدر از کوه به هامون و از دریا به جیغون می‌شتافتند تا آخر به هزار معرکه که در شخص ممدوح می‌رسیدند. آن وقت از سزگان آن خاوند زمین و زمان می‌فرگفتند تا دم اسبش و یک نفس قافیهِ می‌ساختند. پس از اغراق‌های بسی حد و بی اندازه آخرالامر در یک نامی گرفتار می‌امند و از سپهر خضرا مستدعی می‌شدند که:



تا جهان در زمان نهان باشد
عمر ممدوح جاودان باشد.“
[روشنگران ایرانی و نقد ادبی. ص ۱۶۸. نقل از فرقه کج بینان]
آش به حدی شور شده بود که باز به قول ملکم:
”حتی در وقت واپائی می‌نوشندند.رقبهِی کریمه در احسن ازمته واصل شد. و هیچ کس نمی‌پرسید که ای بی انصاف یاهو گو، احسن ازمته که وقت وپایی باشد پس اگرهش کدام است؟!“.
فرقه‌ی کج بینان ملکم را بر اساس یک مقایسه‌ی تطبیقی، مایه و سرمایه‌ی اصلی داستان معروف جمالزاده یعنی **فارسی شکر است** دانسته‌اند. بر همین اساس است که پارسی نژاد در جایی به تعریض و کنایه نوشته است:

”فرقه‌ی کج بینان با همان مایه و موضوع و شخصیت‌های آشنا، سی سال بعد دستمایه‌ی محدعلی جمال زاد در نوشتن داستان کوتاه **فارسی شکر است** شد. معلوم نیست محمد قزوینی‌که از خواندن **فرقه‌ی کج بینان** حال تهوع به او دست می‌دهد، در **فارسی شکر است** چه دیده که می‌نویسد: راستی آقای جمالزاده عجب فاضل مدققی با esprit اروپایی از آب در آمده‌است. هیچ کس گمان نمی‌کرد که این جوان کم سن با این کوچکی جثّه این قدر مملو و سرشار و لبریز از هوش و روح نقادی به طرز اروپایی باشد.“ [روشنگران ایرانی و نقد ادبی. صص ۱۸۲–۱۸۳].



**علامه محمد بن عبدالوهاب قزوینی**

این را نیز بیفزاییم که از مشاهده‌ی ردّ پای **فرقه‌ی کج بینان** ملکم در نمایشنامه‌ی تاریخی **جیجک علیشاه** اثر ذبیح بهروز نیز یاد کرده‌اند. [همان. ص ۱۷۹].
مهم ترین آثار اولیه‌ی نقد ادبی روشنگران ایرانی‌به ترتیب عبارتند از: رساله‌های **فرقه کج بینان**، **ایراد** از آخوندزاده و همین رساله‌ی **فرقه کج بینان** اثر ملکم.

اکثر روشنگران ایرانی، در نقد شعر و نثر از روش آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی پیروی کردند و تقریباً همان مطالب را با اندک تغییر در نوشته‌های خویش تکرار نمودند. ما نیز نامی ببنیم که به بحث تطبیقی وارد کردیم. اما لازم است که این جمله‌های زین‌العابدین مراغه‌ای را که در سیاحت نامه‌ی ابراهیم بیگ آورده است نقل کنیم:

”نوشته‌اند روزی یاهو گویانی چند در محفلی جمع بودند. هر کس از نظم و نثر آنچه گفته بود به نظر همدیگر عرضه می‌داشت و افتخار می‌نمود. یکی از ادبا با کمال وقار لوله‌ی کاغذی از کمر بیرون آورده با منتهای مفاخرت بنای قرائت گذاشت:

**شهباز بلند پرواز طبع که همواره گلستان سخن پروری را به رشحات سحاب کلک دور سلک خضرات و طراوت افزوده و برند برینان اوزان را به لالی ازهار معانی ملون و مزین ساخته، اشهب خوش خرام همت قضا نعمت را بر این دارد که در بزم نظم هنروری حدایق حقایق را بر شقایق دقایق بیاراید و دوشیزه‌ی کلام را به دستپاری مشاطه‌ی فکرت از پرده‌ی خیال به ایوان بلاغت درآورد به رواج قوایح فصاحت رخسار شاهد مقصود را از لوث هموم و سموم غموم بزیاید و به میان برکات مکارم کرم و کامکاری را در کان کرمات بر گاه کیاست نهاده کام دل را از کام تنگت زمانه برآورد.**

تا این‌جا خوانده بسود. ژولیده مویی که در گوشه‌های نشست‌ه بود صدا بلند کرد و گفت: ای پدر فقلان بی‌دین! چه خواهی گفت؟ زود بگو. حوصله‌ی من که تنگ شد. آخر ای کم گو، کان کرم تا کجا خواهد کشید و آخرش چه چیز است؟ای جلاّد نفس مردم، منظور تا این یاهوسرایی چیست؟ بگو بفهمم. هر یک از این ادبا اگر گوید فهمیدم غلط می‌کند. چه چیز را فهمید؟ با این همه یاهو گویی، با این شیوه‌ی ناپسند، به خود هم می‌باید و توقع صدرتلشنمی‌هم دارید مردم. تو مقصدید در حین دوشیدن بسالو گویید: کنار شوید، فاضل آمد. خاک بر سر شما! از این فضل در دنیا و آخرت چه یادگار گذاشتید که دولت و ملکت به او تافخر نمایند و از آن به فقرا فایده رسد.

مردکی به دیوانه، هیچ خیال نمی‌کنی مردم را به این قدر سخنان لو و بی‌حاصل معطل ساخته‌ای و بیست سال عمر در تحمیل لفاظی تلف کرده‌ای و آخر در تفسیر یک سطر چغنگ بوچ مسخّع سه روز در تخیّر مانده‌ای؟ از شما سوال می‌کنم: لغت تابع معنی یا معنی تابع لغت است تا شما این طور اوقات خود و ما را تمام ننمایید؟ مردم‌که از فرنگی از علم خود یک ماشین اختراع می‌نماید، دفعتاً صاحب یک کرور فرانک می‌شود، شب هم به آسودگی می‌خوابد. شما شمی سه‌بار برخاسته، شمع روشن کرده که فردا پنج تومان صلّه از فلان فرعون صرف به دروغ باقی خواهید گرفت خواب را بر خود حرام می‌کنید؟

بالجمله ژولیده آنقدر گفت که از ساده گویی او هم ادبا چیزی نفهمیدند!“ [سیاحتنامه.ج ۲. صص ۱۰۲–۱۰۳. نقل از روشنگران ایرانی و نقد ادبی. صص ۲۰۰–۲۰۱].